



## بیمه موقوفات

سید محمد خامنه‌ای

یکی از مسائلی که به باب وقف مربوط می‌شود و گویا تا کنون مورد بحث و نظر قرار نگرفته، مسأله موقوفات است.

ظاهر آن است که موقوفه را می‌توان مانند دیگر املاک و اشیای بیمه کرد. عمل بیمه‌گذاری<sup>۱</sup> و عقد و قرارداد آن می‌تواند به وسیله واقف یا متولی یا اشخاص دیگر (اشخاص ثالث) انجام گیرد و چون نفس عمل، عملی عقلایی است و غرض و غایت آن مصلحت واقعی موقوفه و حفظ آن و پیشگیری از ضرر یا تلف احتمالی است، جایز و شاید راجح باشد و خوب است که این عمل احتیاط‌آمیز در همه موقوفات به ویژه در آن‌ها که پشتوانه‌ای از بیت‌المال و کمک‌های دولتی ندارد، عملی، و قوانینی برای آن، تهیه و تصویب شود.

نفس معامله بیمه نیز نزد فقیهان ما جایز شمرده شده؛ در صورتی که در معامله‌ها با بیمه‌گری‌های غیر دولتی، احتمال عدم جواز یا اقوال و آرای وجود داشته باشد؛ اما در آن جا که بیمه‌گر مؤسسه‌ای دولتی و با سرمایه دولتی و از اموال عمومی و جهات عامه باشد که امروز، در جمهوری اسلامی ایران همین گونه است، بیمه بلا اشکال و قدر متیقن در جواز است؛ بنابراین، معامله، صحیح، و مالی که به بیمه‌گذار پرداخت می‌شود، منفعت محلله و جایز است. بر این اساس، در صورتی که موقوفه‌ای بیمه شود، مسائلی پیش می‌آید که به اختصار به آن اشاره خواهد شد و بحث بیش تر را به بعد موکول می‌کنیم.

مسأله: اگر موقوفه‌ای را واقف یا متولی بیمه کند با این مقصود که در صورت تلف یا صدمه به سبب حوادث گوناگون فرضی و محتمل، مؤسسه بیمه، مبلغی را به موقوفه یا شخص ذی‌سمت شرعی بپردازد، دو پرسش پیش می‌آید:

اول آن که آیا این کار از مال موقوفه صحیح و شرعی است؟

دوم آن که آیا مبلغ بیمه‌ای که دریافت می‌شود، چه حکمی دارد؟

### مسئله ۱۰۰

در مسأله پرداخت حق بیمه از اموال موقوفه، در صورتی که معامله و عقد بیمه، مشروع و عقلایی و به مصلحت موقوفه و موقوف علیهم باشد، به ظاهر اشکالی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا حتی اگر به لزوم و ضرورت عقلایی این معامله هم تسلیم نشویم، دست کم یکی از هزینه‌های متعارف به شمار می‌آید؛ اما چون تعهد پرداخت مستمر حق بیمه (ماهانه یا سالانه) بر عهده موقوفه قرار می‌گیرد و ذمه آن را مشغول می‌کند و مستلزم تعهد از طرف موقوفه است شخص بیمه‌گذار باید دارای صلاحیت و سمت شرعی (قانونی) باشد؛ یعنی این کار از متولی یا وکیل او صحیح و نافذ است و اقدام فضولی بدون اذن و رضای متولی و وجود مصلحتی واقعی، نافذ و صحیح نیست و مؤسسه بیمه، مالک آن وجوه پرداخت شده (حق بیمه) نخواهد شد.

نفس اشتغال ذمه موقوفه به وسیله متولی یا ذی سمت شرعی (قانونی) حسب قواعد و اصول اشکالی ندارد و سیره بر آن جاری بوده است مشروط بر آن که عقد بیمه و اعتبار، عقلایی و مستلزم حفظ منافع موقوفه، و برای حفظ غبطه و مصلحت آن باشد و این در مسأله قرض گرفتن برای تعمیر مسجد یا دیگر موقوفات، در فقه و میان فقیهان مطرح بوده و به جواز آن فتوا داده شده است.

صاحب عروة الوثقی در این باره چنین می‌گوید:

يجوز الاقتراض لتعمير الأوقاف المذكورة بقصد الأداء بعد ذلك، مما يرجع اليها كمنافع موقوفاتها أو من المنذورات لها أو من سهم سبيل الله أو ما مصرفه وجوه البر... و كذا يجوز الاقتراض لبناء مسجد أو مدرسة أو قنطرة أو نحو ذلك... و كون العهدة على مثل المسجد، اعتبار عقلائي صحيح؛ فكما يصح اعتبار كونه مالكا للموقوفات عليه والمنذورات له في نظر العقلاء، كذلك يصح اعتبار كون شيء في عهده...<sup>۲</sup>

### مسئله ۱۰۱

مال حاصل از بیمه، دارای چه حکمی است؟ آیا عوض موقوفه و تابع احکام وقف است یا منفعتی حاصل است که باید در مصارف معین موقوف علیه صرف شود؟  
در این مسأله وجوه گوناگون وجود دارد، بلکه اقوال و آرای رادر نظایر آن در فقه می‌توان یافت.

### وجه اول

مالی که از بیمه پرداخت می‌شود، نظیر دیه ای است که بابت قتل عبد موقوف برای مسجد از قاتل وی دریافت می‌شود. اگر چه این مسأله خود مسأله ای خلافی است، بر اساس آن نظریه که می‌گوید دیه عبد یا عوض استرقاقی او به موقوفه (یعنی مثلاً مسجد) بر می‌گردد و باید به مصرف خرید عین دیگری، مماثل عبد مقتول برسد، در این جا نیز مبلغ بیمه باید صرف تعمیر موقوفه، یا در صورت تلف عین آن، صرف خرید مثل و نظیر آن برای موقوف علیهم بشود.

مسأله «عبد الموقوفه»، خود دارای سه فرض کلی است: اول آن که قتل عمد باشد دوم آن که قتل خطئی و مستوجب دیه باشد. سوم آن که جنایت، به صورت نقص عضو و مستلزم ارش باشد و چون در این جا نیز آرای فقیهان گوناگون است، در این جا به مسأله «دیه» می‌پردازیم اعم از آن که برای قتل خطئی باشد یا عوض و قصاص.

۱. بیمه‌گذار، مشتری بیمه، و بیمه‌گر، مؤسسه اقدام بیمه است.

در این مسأله فروض و آرای و وجود دارد:

اوک آنکه مال حاصل از دیه و امثال آن به موقوف علیهم موجود و حاضر تعلق دارد (در فرضی که منقرض نشده باشند) به این دلیل که:

۱. مال حاصل، «شبه منفعت» است و منافع موقوفه همواره در هر زمان به موجودان آن زمان می رسد و نسل ها و بطون دیگر که هنوز پدید نیامده اند، در آن، حقی ندارند؛ زیرا شرط استحقاق آن ها وجود آنهاست.<sup>۲</sup>

یا به عبارت دیگر، مال حاصل، عوض منافع منتظر یا محتمل موقوفه است. چون وقف عین بدون منافع، معنا و مفهومی ندارد و حصول این مال، مانند آن است که تمام منافع یک موقوفه در یک لحظه و یک جا و دفعتاً حاصل شده باشد (نه تدریجاً)؛ بنابراین تمام منافع حق موجودان است.<sup>۳</sup> محقق ثانی در شرح مقاصد در این باره آورده است:

فان أوجبت مالاً قبل یختص به الموجودون من الموقوف علیهم وقت الجنایة أم لا؟ احتمالان: أحدهما: الاختصاص، لأن الفایة بالجنایة منه. سواء كان نفساً أو مادونها. حق لهم حين الجنایة، و قد بطل كونه وقفاً بآء تلافیه، فامتنع أن یكون لمن سیوجد من البطون فیہ حق لأنهم حال الجنایة غیر مستحقین، و وقت صیوررتهم مستحقین، قد خرج التالف عن كونه وقفاً و صلاحیة استحقاقهم ایاه.<sup>۴</sup>

این رأی را شیخ در مسوط «اقوی» شمرده و صاحب شرایع آن را «شبه» به قواعد و اصول عملیه دانسته و علامه در تحریر آن را «أقرب» شناخته و در تبصره «جزم» به آن کرده و در قواعد آن را «محتمل» دانسته و فخرالمحققین در ایضاح آن را «قوی» شناخته است.

۲. آن که وقف در تعریف و ماهیت خود، قیمت آن پس از تلف و هر گونه عوض را که حاصل شود، در بر نمی گیرد؛ و گرنه هر عوض به محض تلف عین موقوفه، باید خود به خود و بدون صیغه وقف، به وقف تبدیل شود. و این خلاف اصل است و به دلیل جدید نیاز دارد؛ بنابراین، مال حاصل شده جزو موقوفه به شمار می رود و از منافع است. محقق در شرایع می گوید: «لأن الوقف لم یتناول القیمه».<sup>۵</sup> و نیز گفته اند که ادعای «بدلیت معنوی» هم نادرست است و برای رد این رأی کافی نیست؛ زیرا نوعی استحسان است که شیعه آن را قبول ندارد.<sup>۶</sup>

دوم آن که مال حاصل، بدل عین تالفه است (در صورت تلف، و عین ناقصه در صورت نقص و ارزش) و تمام موقوف علیهم، اعم از نسل های موجود و نسل های آینده، در آن حق دارند و هر یک از موقوف علیهم به قدر حق خود در منافع آن شریکند؛ بنابراین باید قیمت موقوفه و مال حاصل از تلف آن، صرف خرید عین دیگری بشود و بین افراد موجود و حاضر توزیع نشود تا وقف از بین نرود. ادله ای که برای این رأی آورده شده، بنابر احصاء به شرح ذیل است:

۱. دلیل اوک آن که مال حاصل، ملک همه نسل هاست و مخصوص و ملک تام افراد موجود نیست؛ زیرا سبب مملک و معدات کلیه (وقف صحیح شرعی و شروط آن) تماماً حاصل شده و مسلم است و همه موقوف علیهم استحقاق منافع آن را دارند، و درباره غیر افراد موجود، اگر چه موجود نشده اند، فقط جزء اخیر استحقاق آن ها باقی مانده و در قوه قریبه و در حکم موجودند؛ بنابراین، راهی برای ابطال حقوق آنان نیست.

۲. سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، ملحقات عروة الوثقی، مسأله ۶۲.  
 ۳. جواهر، ج ۲۸، ص ۹۹.  
 ۴. همان، ص ۱۰۰.  
 ۵. جامع المقاصد، ص ۵۲۲.  
 ۶. جواهر، ج ۲۸، ص ۱۰۰.  
 ۷. همان.

مؤید آن که فقیهان معتقدند: نسل های آینده، و به اصطلاح «بطون» بعدی، منافع وقف را از واقف می گیرند نه از نسل های پیش.

محقق ثانی، شهید ثانی و بسیاری از متأخران و معاصران، این رأی را ترجیح داده اند. محقق ثانی در این باره می گوید:

.. لآته لیس ملكاً تاماً للموجودین وقت الجنایة و لاحقاً لهم بانفرادهم، بل هو ملك لجميع البطون. فللموجودین بالفعل و لغيرهم بالقوة القریبة، لحصول السبب المملک و المعدّات للملك و لم یبق سوى وجودهم، فلا سبیل الی ابطال حقهم؛ و من ثمّ یقول: انّ البطن الثانی یتلقی عن الواقف.

فیجب أن یشتری بعوض الجنایة عبد - أو شقص عبد - یكون وقفاً و هذا اقوی لأنّ فیہ ابقاء للوقف و صیانة له عن الابطال، و توصلاً الی غرض الواقف و مطلوب لله تعالی و لأنّ الوقف تابع لبقاء المالیه، و لهذا یوجب الشراء بقیمة الوقف، حیث جوزنا بیع ما یكون وقفاً...<sup>۸</sup>

۲. دلیل دیگر را می توان این گونه تقریر کرد که انشاء و وقوع عقد اقتضا دارد حتی الامکان وقف باقی بماند و به صرف تلف و فنای عین موقوفه (با وجود مال عوض آن که قابل تجدید موقوفه است) نمی توان به زوال وقف حکم کرد؛ بلکه حتی در صورت موجود نبودن عوض هم می توان وظیفه

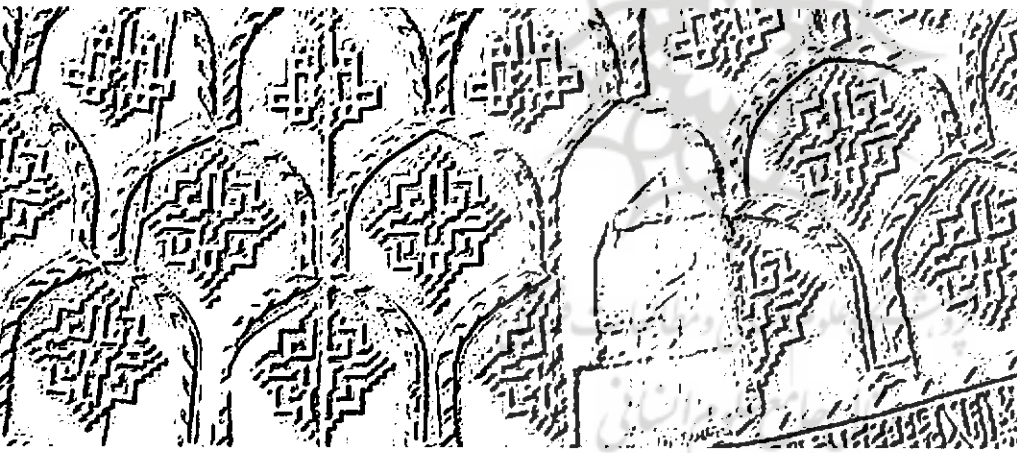
حاکم شرع دانست که آن را از زوال حفظ کند، و اصول فقهی هم همین اقتضا را دارد؛ بنابراین اعطای حاصل به موجودان افزون بر تضييع حقوق بطون دیگر، خلاف مقتضای وقف است.

۳. آن که واقف از وقف، غرض و غایتی داشته که اطلاق حدیث «الوقف علی حسب ما یقفها أهلها»<sup>۹</sup> اقتضا دارد آن غرض رعایت شود به به تعبیر محقق ثانی «توصلاً الی غرض

الواقف...»؛<sup>۱۰</sup> زیرا رعایت اراده واقف شرعاً واجب، و تبدیل آن حرام و جرم است؛ همان گونه که در قرآن مجید آمده است: ﴿فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یتبدلونه...﴾<sup>۱۱</sup>

۴. آن که بقای موقوفه و وقف، عملی شرعاً و اخلاقاً راجح و به تعبیر محقق ثانی: «مطلوب لله تعالی»، و تقسیم منافع آن، مستلزم انعدام وقف است و شاید از آن رو است که صاحب حدائق آن را «الأوفق بالا احتیاط المطلوب فی أمثال هذه المقامات الخالیة من النصوص...» دانسته است<sup>۱۲</sup> و خود قرب به احتیاط را نیز می توان یکی از ادله جداگانه شمرد.

۵. دلیل دیگر آن که بقای وقف که تابع بقای مالکیت است (نه اصل عین)، نظیر جایی که شخصی به صورت دیگری غیر از قبل (عبد) ملک موقوفه را تلف کند؛ چه در آن جاضمان، قطعی و مسلم است و باید ملکی مثل آن بخرد و وقف کند که سید نیز در عروة آن را با این عبارت آورده است: و إن كان المأخوذ نقداً أو جنساً آخر، فاللازم أن یشتری به عبد مثله؛ ثم یوقف و یجعل



۸. شرح مقاصد، ص ۵۲۲

۹. وسائل، کتاب الوقوف، باب ۲، (ج ۱۹، ص ۱۷۵ جدید).

بحرانی برای هیچ یک از این دو قول رجحانی قائل نیست؛ اگر چه تبدیل مال به وقف را قریب به احتیاط می داند.

۱۰. شرح مقاصد، ص ۵۲۲

۱۱. بقره، ۱۸۱.

۱۲. حدائق، ج ۲۲، ص ۲۳۷. محدث

مکانه، كما هو الحال فيما لو أتلّف الوقف متلف بغير القتل. فإنّه لا ينبغي الإشكال في ضمانه و وجوب شراء بدله و جعله وقفاً.

ولا وجه لدعوى أنّ الدية بدل شرعاً و ليست بدليتها ممّا يقتضي لحوق أحكام المبدل منه و ذلك لأنّ المراد من دية العبد قيمته غايه ما يكون انها اذا زادت من دية الحرّ ردت اليها كما لا وجه للإشكال في صورة استحقاق القصاص و الصلح عليه بالدية بأنّها بدل عن نفس الجاني المستحق ازهاقها لا عن نفس المجنّي عليه التي كانت وقفاً، و الغرض عدم القول بالفصل، و ذلك لأنّ نفس الجاني بدل عن المجنّي عليه و بدل البذل، بدل...<sup>۱۳</sup>

۶. دليل همان است که در شماره ۵ به آن اشاره شد.

محقق خراسانی نیز ضمیمین تقویت رأی دوم، به موضوع ضمان جانی اشاره کرده، می گوید:

فانّ قضية أدلة الضمان هو ثبوت المضمون في عبدة الضامن و قضية «العبد» عرفاً بل شرعاً و اعتباراً هو لزوم بدله و عوضه عند تلفه لكل من كان له تعلق بالمضمون بملك و حق غير مختص به بعينه عقلاً (كالقصاص) أو شرعاً (كالشفعة) - و هو بين الموجودين و المعدومين، فلا محالة يكون عوضه كذلك. فاتلافه - و أن كان موجِباً لبطلان وقفه الغير المتناول لعوضه، الا أنّه - أوجب على متلفه «العوض» لمستحقّه، و لا يزاومه اختصاص الوقف به نفسه، لعدم اقتضائه الاختصاص لا شتراك، و لأجل ذلك قيل بكون «عوض الرهن رهناً» مع اختصاص عقده بالمعوض.

وليس هذا الا لما ذكرنا من أنّ قضية الضمان أن يقوم عوض ما يكون على الضامن مقامه و عدم كون عوض الوقف وقفاً - بمعنى عدم حبسه شخصاً - لجواز تبديله بالبيع و غيره قطعاً غير موجب لعدم كونه وقفاً...<sup>۱۴</sup>

۷. در پاسخ کسانی که رأی اوّل را مطابق اصل می دانستند و می گفتند: «لأنّ الوقف لم يتناول القيمة...»، استدلال شده است که وقف اگر چه با دلالت مطابقی شامل قیمت موقوفه نشود، التزاماً و به تعبیری «اقتضاء» شامل تمام شقوق عین و معادل آن است. صاحب مفتاح الکرامه در این باره گفته است:

الوقف و ان لم يتناول القيمة مطابقة لکنّه يتناولها اقتضاءً من حيث أنّها قائمة مقام العين و أنّ حقّ الوقف أقوى من حق الرهن و هو يتعلّق بالقيمة، فالوقف أولى...<sup>۱۵</sup>

ممکن است مقصود از شمول اقتضایی (یا تناول اقتضاء) اعتبار دادن به نیت واقف از باب «انّما الأعمال بالنیات» و «العقود تابعة للقصد»؛ زیرا قصد و اراده واقف استمرار و خلود وقف بوده است و این سبب می شود که در اقتضا و «مقتضی» شک نشود؛ بلکه شک در «مانع» و قاطع باشد؛ بدین سبب در تجدید وقف به نیابت از واقف اصلی نیازی نیست.<sup>۱۶</sup>

باری، رأی دوم، قوت بیش تر و طرفدار بیش تری دارد و ظاهراً نخستین بار علامه در مختلف آن را ذکر نموده و پس از او محقق ثانی در تعلیقات خود بر قواعد و پس از وی، شهید ثانی در مسالک آورده اند و عدّه ای از متأخران بر این نظر رفته اند و نیز اقوی و اقرب به احتیاط است. در مذاهب دیگر نیز یکی از فتاوی شافعی همین رأی است. حنابله (ابن قدامه، متوفاد در ۶۲۰ و دیگران) نیز همین فتوا را داده اند.

ابن قدامه در المغنی می گوید:

۱۳. ملحقات عروة الوثقی، ص ۲۳۰، مسأله ۱۲، جواهر، ج ۲۸، ص ۱۰۰.  
 ۱۴. مفتاح الکرامه، ج ۹، ص ۹۷.  
 ۱۵. صاحب جواهر می گوید:  
 اذا لانیابة عن الواقف الأصلي... (ص ۱۰۰).

لنا أنّه ملک لا یختصّ به فلم یختص ببدله کالعبد المشترک و المرهون، و بیان عدم الاختصاص ظاهر؛ فانّه یتعلّق به حق البطن الثانی فلم یجز ابطاله...<sup>۱۶</sup>

سوم آن که مال حاصل، به واقف (و در جایی که خود واقف نباشد به ورثه او) برسد. دلیل یا ادله این وجه به شرح ذیل است:

۱. چون با تلف تمام عین موقوفه، وقف هم زایل می شود، منافع حاصل به واقف بر می گردد؛ چنان که اگر موقوفه علیهم منقرض شوند و وقف معطل بماند یا این که سیل یا حادثه ای مرده ای را ببرد و کفن او به جا بماند، معلوم است که کفن به مال میت و ماترک او بر می گردد. صاحب جواهر نیز آن را همانند «وقف منقطع» دانسته است.<sup>۱۷</sup>

از این وجه پاسخ داده شده که:

الف. چون با تحقّق وقف، ملک موقوفه از ملکیت واقف خارج و مالکیت او زایل می شود، بازگشت اصل یا نمائات و منافع موقوفه به مالک، دلیل شرعی می خواهد و چنین دلیلی وجود ندارد. این دلیل را شیخ طوسی در مسأله: «اذا وقف مسجداً ثمّ اّته خرب...» آورده، می گوید:

.. لم یعد الی ملکه، و به قال الشافعی و قال محمد بن الحسن یعود المسجد الی ملکه کالکفن اذا ذهب المیت بالسیل ... دلیلنا: انّ ملکه زال بلا خلاف و عوده الی ملکه یتحتاج الی دلیل و لیس فی الشرع ما یدلّ علیه...<sup>۱۸</sup>

ب. پاسخ دیگر آن است که از قبیل وقف منقطع الاخر نیست که موقوفه علیهم منقرض شوند؛ چه آن که فرق است بین انقضای مدت وقف و بین تلف شدن عین، که باعث ضمان می شود، و در واقع، حکم بقای موضوع وقف را دارد. عبارت صاحب عروة این است:

و أمّا قد یحتمل من کون الدیة للواقف بعد بطلان الوقف لعدم بقاء العین فیکون من قبیل الواقف المنقطع فی أنّه بعد الانقطاع یرجع الی الواقف، اذ لافرق بین عدم بقاء العین الموقوفة و عدم بقاء الموقوف علیه. ففیه أنّ کونه من قبیل الوقف المنقطع ممنوع، اذ فرق بین انقضاء مدّة الوقف و بین بطلانه بالاتلاف الموجب لضمّانه؛ فانّه فی حال بقاء وقفیته.<sup>۱۹</sup>

در واقع این وجه مبتنی بر آن است که عین بالکل و بدون عوض از بین رفته باشد؛ ولی چون عین تلف شده در این مسأله دارای عوض است، موضوع و محور این وجه خود به خود از بین می رود و به جواب نیازی ندارد.

چهارم آن که مال حاصل به حاکم شرع برسد؛ زیرا حاکم شرع حافظ حقوق نسل های بعد و همچنین موقوفه علیهم حاضر است؛ همان گونه که سید در عروة آن را در حق قصاص اقوا دانسته، می گوید:

و فی کون حق القصاص للموقوف علیهم... أو للحاکم الشرعی مطلقاً - لتعلق حق البطون به أو علی التفصیل بین الخاص و العام... - وجوه و أقوال و الأقوی رجوع الأمر الی الحاکم مطلقاً لما ذکر من تعلق حق البطون به و اللازم علیه مراعاة المصلحة و مقتضاها عدم العفو و عدم القصاص بل اختیار الاسترقاق و جعله مکان المجنی علیه...<sup>۲۰</sup>

بنابراین آن که بین حق استرقاق به جای قصاص و حق اخذ دیه و صرف آن در خرید بدل موقوفه فرق و فصلی نباشد، باید مرجع اموال حاصل از تلف موقوفه را به حاکم شرع سپرد؛ اما چون جهت

۱۶. عبدالله بن قدامه حنبلی، المغنی، ج ۵ ص ۳۷۱.

۱۷. شیخ طوسی، خلافه و وقف، مسأله ۲۱.

۱۸. جواهر، ج ۲۸، ص ۱۰۱.

۱۹. متمم عروة الوثقی، ص ۲۳۱.

۲۰. عروة الوثقی، ص ۲۳۰.

و عنوان و سمت حاکم شرع مالک آن می شود، نه شخص او، این فرض به وجه دوم بر می گردد. میان این آراء، و آن چه می تواند به حل مسأله کمک کند، یافتن ملاک ها و موازینی جامع و مشترک است که از ادله استخراج شده و از آن ها، اصولی تأسیس شود. به نظر می رسد که در این مسأله، اصول ذیل حاکم و لازم باشد:

الف. بدون شک از مجموع ادله وقف و سیره معتبر و مجمع علیه اصحاب به دست می آید که ملاک و محور اصلی وقف «تحبیس اصل عین و تسبیل منافع آن» است. حبس عین برای آن است که «باقی بماند تا منفعت دهد».

«تحبیس العین لتبقی و تسبیل المنفعة لیتنفع!» (از باب اشتراک حد و برهان) و می توان نتیجه گرفت در هیچ وضعیتی نباید «عین»، به منفعت تبدیل شود و عوض عین هم در حکم عین است. ب. هم عین موقوفه رکن وقف است و هم بقای آن؛ بنابراین در تمام اوضاعی که حفظ عین (ولو با تبدیل به مثل) ممکن باشد، این رکن (بقای عین) باید بماند. به تعبیر دیگر، چون اقتضای اصل وقف بقای وقف و موقوفه است، در صورت تلف، حفظ بقای آن با خرید مثل، بر صرف آن در موقوفه علیهم مقدم است. از این جا است که گفته اند: «الوقف تابع لبقاء المالیة»؛ چه تا وقتی که عوض مالی در مقابل عین تلف شده باشد، اثر وقف باطل و ضایع نمی شود؛ نظیر تبدیل به احسن کردن موقوفه.

ج. ولایت حاکم شرع و فقیه حاکم نباید فراموش یا اندک فرض شود؛ زیرا حاکم شرع صالح دارای این سمت هادر وقف و موقوفه است و حتی ظاهراً شرط و قید عدم دخالت او از طرف واقف هم نافذ نیست:

۱. ضامن بقای عین و دوام منفعت است.
  ۲. ضامن حفظ حقوق ذوی الحقوق در وقف و به ویژه حقوق بطون و نسل های آینده است.
  ۳. بر تسبیل و توزیع منافع ناظر است.
  ۴. مسؤول حسن اداره وقف و امانت متولی و نصب ناظر یا «ضم امین» در اوضاع خاص است.
  ۵. ضامن اجرای قوانین و قواعد شرعی دیگر و حفظ حقوق الله است.
- با توجه به آنچه گذشت، نظریه دوم فقهی (آن که مال حاصل از دیه یا ارش بدل موقوفه است) اقوا و نیز اقرب به احتیاط است و در صورتی که حق بیمه را عوض مال تالف و جابر (جبران کننده) آن بدانیم، مال مذکور صرف خرید تمام یا جزئی از موقوفه بیمه شده خواهد شد.

و جنبه دوم

مالی که بیمه می پردازد، نه عوض مال موقوفه، بلکه فقط انجام تعهد و التزامی به پرداخت مبلغی مال است؛ بنابراین مانند درآمدهای اتفاقی در اصطلاح مالی، در حکم منفعت است و به عین موقوفه ربطی ندارد.

این وجه ضعیف است؛ زیرا اگر چه به حسب تسامح عرفی و اداری، مؤسسه های بیمه فقط مبلغ بیمه را می پردازند و در جبران آن نظارتی ندارند و چیزی مانند قمار و بخت آزمایی شده است، اداره های بیمه طرف واقعی عقد و قرار داد نیستند؛ بلکه نفس قوانین بیمه بر همه این عقود حکومت

می‌کند و می‌دانیم که اصل بیمه اعیان، املاک، غرض و حکمت آن به جبران عین<sup>۲۱</sup> منصرف است و این به ویژه در بیمه اوقاف بیش تر واضح است.

همان گونه که نام تأمین در عربی یا بیمه در فارسی اقتضا دارد، حکمت بیمه، تأمین خاطر بیمه گذاران از ضایع شدن بیمه شده در حوادث اتفاقیه است تا بدانند که عین بیمه شده از بین نمی‌رود و از این جهت بیمی نداشته باشند؛ بنابراین، اصل بیمه را که عقلاً اعتبار کرده‌اند، برای تضمین بقای (حکمی) عین بیمه شده بوده است، و صرف آن در مصارف دیگری اشکال نیست.

#### وجه سوم

وجه سوم آن که وضع حقوقی مال بیمه به قصد و اراده متعاقدين عقد بیمه بستگی داشته باشد؛ زیرا «العقود تابعة للقصد» و مال حاصل از هر عقد، تابع همان عقد است؛ بنابراین در صورتی که قصد بیمه گذار (متولی یا واقف یا...) صرف مال بیمه در خرید ملک دیگری به جای موقوفه تلف شده بوده باشد باید منحصرأ در همان مقصود صرف شود و حکم منفعت را ندارد؛ بلکه «بیمه ضمان عوض» بوده است.

در این جامسأله دیگری نیز به میان می‌آید که در چنین عقود بیمه، آیا ملاک، همان قصد و نیت بیمه گذار است یا قصد بیمه گر یا توافق در قصد و غرض در این معامله شرط است؟ بحث و حل این مطلب، مجال بیش تری می‌خواهد.

#### وجه چهارم

وجه چهارم آن که موضوع وقف عام، مصالح عمومی مردم است و حفظ مصلحت وقف و مصالح و منافع مردم، در هر دو تابع نظام‌های عمومی و در حوزه نظارت و حاکمیت ولی‌امر و حاکم شرع است. به تعبیری دیگر، ادله و ولایت، حاکم بر ادله وقف است و به اصطلاح حقوقی از قوانین آمره است؛ بنابراین اصل مالی را که بیمه بابت موقوفه می‌پردازد، باید حاکم شرع در اقوا و اشمال و اعم مصالح وقف و موقوف علیهم صرف کند و اشمال و اعم مصالح آن‌ها، حفظ اصل موقوفه و بنای مثل و مانند آن است تا منافع مقصوده، مستمر بماند و در یک نسل (موجودان) تمام نشود. این وجه به موازین مقبوله فقهی و به حفظ حقوق بطون، اقرب و انسب است.

در اینجا مسائل و مباحث دیگری نیز مانند وجود حق عفو و سازش و مصالحه یا لزوم اجرای صیغه مجدد وقف و بحث در شخص اصلی برای آن (حاکم، موقوف علیهم، متولی یا واقف) و متصدی‌اخذ و شرا و نیز مسأله تعهد و بیمه گذاری شخص ثالث و بیگانه (به جای متولی یا) برای موقوفه (تعهد به نفع شخص ثالث) و اشتراط یا عدم اشتراط قبولی متولی یا موقوف علیهم در این گونه تعهدات و چند فرع دیگر تابع آن، وجود دارد که در این جامجال بحث آن نیست و مقصود از این اقتراح، طرح مسأله برای بحث فاضلان و عالمان حوزه‌های علمیه، و اقدام مسؤولان موقوفات برای چاره‌اندیشی حفظ موقوفات از راه تأمین و بیمه کردن آن‌ها بوده است.

۲۱. حتی عنوان «جبران خسارت» اگر چه به حسب انصراف شامل منفعت هم می‌شود، با نظر دقیق در «جبران» می‌توان فهمید که قدر متیقن از این تعبیر، «تجدید عین تالفه» است و ظهور آن در شرای عین مماثل عین موقوفه است.

